

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل چگونگی اعطای عصمت از جانب خدا به پیامبران و امامان علیهم السلام بر مبنای آیات و روایات

محمدحسین فاریاب / دانشیار گروه کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

m.faryab@gmail.com

 orcid.org/0000-0002-6083-693X



<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۰ - پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۷

چکیده

آموزه «عصمت» هیچ‌گاه تازگی خود را از دست نداده است. در این میان، یکی از حوزه‌های مسئله عصمت، حوزه «عصمت از گناه» است. درباره حقیقت «عصمت از گناه» دیدگاه‌های متنوعی ارائه شده است. اگرچه غالب متکلمان شیعه بر موهبتی بودن مقوله عصمت پیامبران و امامان علیهم السلام تأکید کرده‌اند، اما به چگونگی هبه این موهبت از سوی خداوند کمتر توجه شده است. آیا خداوند متعال یک‌بار این موهبت را به پیامبر و امام می‌دهد و او خود از این موهبت بهره برده، خود را از گناه مصون می‌دارد؟ یا آنکه خداوند متعال دمام این موهبت را ارزانی می‌دارد؟ این نوشتار در پی بررسی چگونگی هبه عصمت از سوی خداوند بر مبنای آیات و روایات است. آیات و روایات مرتبط با این موضوع نشان می‌دهد خداوند متعال همواره پیامبران و امامان علیهم السلام را زیر چتر حمایت خویش نگه داشته و چنین نیست که یک‌بار عصمت را به ایشان هبه کند و آنها از آن پس بتوانند خودشان از گناه بپرهیزند.

کلیدواژه‌ها: عصمت، حقیقت عصمت، لطف، ملکه، موهبتی بودن عصمت.

عصمت پیامبران و امامان علیهم السلام از مهم‌ترین و چالش‌برانگیزترین مسائل اعتقادی است که از دیرباز میان عالمان مسلمان محل بحث بوده است. عصمت، خود دارای دو مسئله اصلی است: چِستی عصمت و قلمرو عصمت. چون قلمرو عصمت به دو بخش اصلی «عصمت از گناه» و «عصمت از اشتباه» تقسیم می‌شود، بنابراین چِستی عصمت نیز در دو شاخهٔ چِستی عصمت از گناه و چِستی عصمت از اشتباه قابل بحث است. آنچه در این نوشتار مدنظر است بررسی حقیقت عصمت از گناه است.

چِستی عصمت از گناه خود می‌تواند دو شاخه داشته باشد: نخست آنکه آیا عصمت پیامبران و امامان علیهم السلام اکتسابی است یا موهبتی؟ دوم آنکه اگر عصمت موهبتی از جانب خداست، آیا خداوند متعال یک‌بار عصمت را به پیامبر و امام می‌دهد و او همواره از آن بهره می‌برد و خود را از گناه می‌رهاند، یا آنکه خداوند متعال دمامد چنین موهبتی را به پیامبر و امام عطا می‌کند و او از آن استفاده کرده، از گناه می‌پرهیزد؟

به نظر می‌رسد مسئله اخیر چندان مدنظر متکلمان نبوده و رسالت اصلی این تحقیق بررسی همین موضوع است. سرنوشت این مسئله می‌تواند نگاهی عمیق از مسئله عصمت به ما بدهد تا فهمی دگر از سخنان امامان علیهم السلام به‌دست آوریم.

پاسخ به پرسش یادشده در حل برخی شبهات معاصر دربارهٔ عصمت امامان علیهم السلام راهگشاست؛ بدین بیان که گاه با مراجعه به برخی دعا‌های امامان پاک علیهم السلام مشاهده می‌کنیم که آنها از خداوند متعال درخواست می‌کنند آنان را از گناهان و پلیدی‌ها و افتادن در دام شیطان نجات دهد. آنگاه این پرسش مطرح می‌شود که اگر امامان علیهم السلام به ادعای شیعه، معصوم هستند، این دعاها بی‌معناست. بنابراین روشن می‌شود که ادعای شیعه مبنی بر عصمت امامان علیهم السلام امری نادرست است. این پرسش براساس این تلقی از عصمت شکل گرفته که عصمت موهبتی است که یکبار از جانب خدای متعال به پیامبر و امام داده می‌شود و اوست که باید از آن بهره ببرد و خود را از گناه برهاند. اما اگر عصمت را موهبتی مستمر بدانیم که پیامبر و امام همواره در داشتش به خداوند نیازمندند، این پرسش مجال طرح پیدا نمی‌کند.

پاسخ به این شبهه در گرو تحلیل چگونگی اعطای عصمت از جانب خداوند متعال به پیامبران و امامان علیهم السلام است که رسالت اصلی این نوشتار به‌شمار می‌رود. اگرچه درباره چِستی و خاستگاه عصمت در کتاب‌های متکلمان شیعه مطالب فراوانی آمده و مقالاتی نیز در این باره نگاشته شده، اما از تحلیل موهبتی بودن عصمت که پاسخ به دفعی یا مستمر بودن آن باشد، غفلت شده و مقاله‌ای که به این پرسش پرداخته باشد، دیده نشد.

بررسی مفهوم «عصمت»

۱. فراهیدی «عصمت» را به معنای «دفع کردن» دانسته، می‌نویسد: «العصمة ان يعصمك الله من الشر؛ ای یدفع عنک... و اعتصمت بالله؛ ای امتنعت به من الشر...» (فراهیدی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۳۱۳). براساس این عبارت، فعل «عَصِمَ» متعدی است و در حقیقت، فعل کسی دیگر است و مطاوعهٔ آن همان «عَتَصِمَ» یا «استعصم» است.

فرهیدی در ادامه از حقیقت عصمت این گونه پرده برمی‌دارد: «معتصم» یا «مستعصم» کسی است که به وسیله چیزی که همان «عصمت» است، چیزی از او دفع شود و به لحاظ فعل «عاصم»، به معتصم «معصوم» گفته می‌شود. از این رو، به غریقی که به چیزی چنگ زده تا نجات یابد «معتصم» و به آن چیز چنگ زده شده «عصمت» گفته می‌شود. البته «عصم» آن هنگام که به باب افعال رود و به صورت معلوم به کار برده شود، به معنای آماده ساختن چیزی است که به وسیله آن، فعل اعتصام برای کسی محقق می‌شود.

فرهیدی بر این باور است که خود واژه «عصمت» در اصل به معنای «قالاده» است و جمع آن «اعصام» است. همچنین هر طنابی که به وسیله آن چیزی نگه‌داشته یا منع شود «عِصام» نامیده می‌شود که جمع آن «عِصَم» است (همان).

از تحلیل معنای «عصمت» به دست می‌آید که به لحاظ لغوی، اختیار شخصی که فعل «عصم» درباره او تحقق یابد، ملحوظ نیست؛ بدین معنا که وقتی کسی دیگری را از چیزی نگه می‌دارد و حفظ می‌کند، اختیار فرد حفظ‌شده در این فرایند مدنظر نیست، بلکه اصل حفظ شدن منظور است. اما آنگاه که از ماده «استعصام» استفاده شود، اختیار فرد معتصم مطرح می‌شود و با توجه به مثال غریق، می‌توان گفت: تا زمانی که معتصم از عصمت استفاده نکند، فعل «عصم» محقق نمی‌شود. از این رو، اختیار شخص معتصم - به‌ویژه هنگامی که این واژه همراه با مفاهیمی همچون شر، گناه، سوء و مانند آن به کار رود - در تحقق این فعل، ضروری است؛ ضمن آنکه تا وقتی شخص عاصم نیز کار خود را انجام ندهد، چنین امری محقق نخواهد شد.

همچنین این فعل تنها برای دفع، منع یا حفظ از گناه یا شر به کار نمی‌رود، بلکه می‌تواند افزون بر آن برای هرگونه دفع، منع یا حفظ از خطر نیز به کار رود؛ چنان که فرهیدی غریقی را مثال می‌زند که به طناب چنگ می‌زند تا از خطر غرق شدن رهایی یابد و دیگر لغویان به آیه «لا عاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» مثال می‌زنند (جوهری، ۱۹۹۰، ج ۵، ص ۱۹۹۶؛ ابن‌منظور، ۱۹۹۵، ج ۹، ص ۲۴۴-۲۴۶).

۲. راعب اصفهانی و ابن‌فارس «عصمت» را به معنای «خودداری و منع» دانسته‌اند. ابن‌فارس در ادامه می‌نویسد: «عصم یدل علی امساک و منع... و من ذلک العصمة؛ ان یعصم الله تعالی عبده من سوء یقع فیه و اعتصم العبد بالله تعالی اذا امتنع؛ عصم بر امساک و منع دلالت دارد... و از همین ریشه، «العصمة» است؛ اینکه خداوند بنده‌اش را از شری که در آن واقع می‌شود، معصوم نگه می‌دارد، و «اعتصم العبد بالله» وقتی است که بنده خودداری کند (راعب اصفهانی، ۱۳۳۲، ص ۳۳۶؛ ابن‌فارس، ۱۹۹۱، ج ۴، ص ۳۳۱).

گفتنی است: زبیدی و فیومی نیز «عصمت» را به معنای «منع» دانسته‌اند (زبیدی، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۹۸ و ۳۹۹؛ فیومی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۴۱۴). زبیدی همچون جوهری - که «حفظ» را نیز از معنای عصمت دانسته - تأکید دارد که این فعل متعدی است و آنگاه که گفته می‌شود: «اعتصمت بالله» به معنای آن است که به لطف خدا از معصیت خودداری کردم (جوهری، ۱۹۹۰، ج ۵، ص ۱۹۸۶).

نگاهی کلی به نظریات اصحاب لغت ما را به این نتایج می‌رساند:

اولاً، «عصمت» به معنای بازداشتن و فعلی متعدی است و فاعلش کسی دیگر است و در حقیقت باید گفت: عاصم و معتصم (مستعصم) دو شخص‌اند.

ثانیاً، «عصمت» اسم برای آن چیزی است که فعل «عصم» به وسیله آن محقق می‌شود. از این رو، بر امری همچون «طناب» و «قلاده» اطلاق شده است.

ثالثاً، در عصمت یا بازداشتن، به‌طور غالب یا دائم، بازداشتن از خطر مدنظر است. حال این خطر می‌تواند گناه باشد یا شری دیگر؛ مانند غرق شدن.

رابعاً، در تحقق حقیقت عصمت - به‌ویژه در کاربردهایی که همراه با گناه، شر، سوء و مانند آن است - به هر معنا (دفع، منع و حفظ) که در نظر گرفته شود، اختیار شخص فی‌نفسه، ملحوظ نیست، اگرچه عاصم می‌تواند فرد را از طریق اختیار خود او حفظ کند. اما آنگاه که در معنای «اعتصام» به کار می‌رود، اختیار شخص معتصم امری پذیرفته شده است. به دیگر سخن، فرایند تحقق عصمت در این‌باره چنین است که معتصم به آنچه عاصم به او داده که همان «عصمت» است، چنگ می‌زند و بدین‌سان، معنای فعلی عصمت تحقق می‌یابد، ضمن آنکه تا وقتی شخص عاصم کار خود را انجام ندهد، باز هم معنای فعلی عصمت محقق نخواهد شد.

توجه به مبحث لغت‌شناسی، به‌ویژه نکته اخیر از این نظر ضروری است که وقتی عصمت را امری موهبتی دانستیم، چنین نیست که معصوم از روی جبر از گناه خودداری می‌کند، بلکه عصمت نقش همان طناب یا قلاده را دارد که معصوم با اختیار خود باید از آن بهره‌بردار (این نکته در مباحث آینده روشن خواهد شد).

حقیقت عصمت از گناه در اندیشه متکلمان امامیه

دیدگاه متکلمان امامیه درباره حقیقت عصمت از گناه را می‌توان در سه دیدگاه خلاصه کرد:

یک. دیدگاه لطف‌انگارانه

بیشتر عالمان شیعی «عصمت» را لطفی از جانب خداوند متعال به‌شمار آورده‌اند که به بندگان خاصش داده شده است. برای نمونه، شیخ مفید در این‌باره می‌نویسد: «عصمت توفیق و لطف از جانب خداوند است که او آن را به حجت‌های خود بخشیده است که با آن از گناه و اشتباه در دین مصون می‌مانند» (مفید، ۱۴۱۳ق، ب، ص ۱۲۸).

ایشان با ذهنی جوّال و اندیشه‌ای استوار و برخاسته از رویکردی عقلانی به مسائل اعتقادی که خصیصه مکتب کلامی بغداد است، مسئله «علم پیشین الهی» را مطرح می‌کند و در پاسخ به این پرسش می‌نویسد: «عصمت تفضلی است از جانب خداوند، به کسی که می‌داند به این عصمت متمسک می‌شود» (همان).

عمده تأکید وی در تعریف، برجسته کردن این مطلب است که در فرایند عصمت، تفضل و لطف الهی نقش محوری دارد؛ اما این حقیقت به معنای قهری بودن فرایند عصمت نیست، بلکه تا زمانی که شخص مورد لطف از آن استفاده نکند، فعل «عصمت» محقق نمی‌شود.

شیخ مفید برای تبیین تعریف خود، «عصمت» را این‌گونه تشبیه می‌کند: شخصی را در نظر می‌گیریم که در حال غرق شدن است و ما طنابی به او می‌دهیم. اگر او با گرفتن آن، خود را نجات داد، آن طناب را «عصمت» می‌نامیم. حال اگر انسان از لطف خداوند استفاده کرد و اطاعت او را بجا آورد، این لطف «توفیق و عصمت» نامیده می‌شود. از این‌رو، همه فرشتگان، پیامبران و امامان علیهم‌السلام معصوم‌اند؛ زیرا از لطف خدا بهره برده، او را اطاعت کرده‌اند (مفید، ۱۴۱۳ق، الف، ص ۱۳۴ و ۱۳۵).

سید مرتضی نیز به صراحت عصمت را لطف خداوند به بنده خود می‌شمرد: «بدان که عصمت لطف خداوند است» (علم‌الهدی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۳۲۵).

ایشان همچنین در دیگر آثار خود، بر الهی بودن عصمت تأکید کرده، آن را توفیق خداوند می‌داند: «شبهه‌ای نیست که پیامبر به سبب عصمت و لطف و توفیق خدا از قبایح معصوم است» (علم‌الهدی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۱۳۵).

سید مرتضی در پاسخ به این پرسش که خداوند با کدام معیار و ملاک این لطف را به بندگان ارزانی می‌دارد، تعریفی جامع‌تر از تعاریف گذشته ارائه می‌کند. ایشان در این تعریف، همچون شیخ مفید «عصمت» را موهبتی می‌داند که خدا آن را به بنده‌ای داده است که می‌داند او با وجود آن، به معصیت اقدام نمی‌کند. نیز باید گفت که این موهبت الهی موجب اجبار معصوم بر انجام عمل خوب یا ترک عمل بد نمی‌شود:

العصمة الأمر الذي يفعل الله تعالى بالعبد و علم أنه لايقدم مع ذلك الأمر على المعصية بشرط أن لايتتهي فعل ذلك الأمر لأحد إلى الاجزاء (علم‌الهدی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۷۷).

شیخ طوسی در تعریف اصطلاحی «عصمت»، از ادبیات رایج متکلمان پیش از خود استفاده کرده، آن را «لطف» تفسیر می‌کند. به باور وی، معصوم کسی است که با لطف الهی از گناه و فعل قبیح اجتناب کند: «المعصوم فی الدین الممنوع باللطف من فعل القبیح» (طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۹۰).

نویختنی نیز در تعریف خود از «عصمت» آن را لطفی از جانب خداوند می‌داند که موجب جلوگیری انسان از وقوع در خطا می‌شود: «عصمت لطفی است که مختص به خود را از اشتباه بازمی‌دارد» (ابن‌نویخت، ۱۴۱۳ق، ص ۷۳).

علامه حلی که بر لطف بودن عصمت تأکید دارد، در تعریف خود تعبیر «لطف خفی» را به‌کار گرفته است: «العصمة لطف خفی يفعل الله تعالى بالمكلف، بحيث لا یكون له داع إلى ترک الطاعة و ارتكاب المعصية...» (حلی، ۱۳۶۵، ص ۹).

دو. دیدگاه ملکه‌انگاران

متکلمانی که مشرب فلسفی داشتند گاه «عصمت» را ملکه‌ای نفسانی به‌شمار می‌آوردند که مانع صدور معصیت از معصوم می‌شود. *خواجہ نصیرالدین طوسی* در این‌باره، دیدگاه فلاسفه را یادآور می‌شود که معتقدند: عصمت ملکه‌ای

است که با وجود آن، گناهی از صاحب این ملکه صادر نمی‌شود (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۶۹). گاهی نیز بیش از این نمی‌گوید که عصمت لطفی از جانب خدای سبحان است (طوسی، ۱۳۳۵، ص ۳۷-۳۵).

ابن میثم بحرانی در تعریف «عصمت» می‌نویسد: عصمت صفتی برای انسان است که به سبب آن، از ارتکاب گناهان ممتنع شده و بدون آن از ارتکاب گناهان ممتنع نیست (بحرانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۲۵). وی در موضعی دیگر از این صفت، با تعبیر «ملکه نفسانیة» یاد می‌کند (بحرانی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۵).

اما شاید جامع‌ترین تعریف او در این باره را می‌توان در این عبارت جست که می‌نویسد: عصمت ملکه ترک گناهان است و این ملکه در جوهر نفس استقرار دارد. پس محال است که این ملکه جای خود را به ضدش بدهد. «أن العصمة ملکه ترک المعاصی، و هی متمکنه فی جوهر النفس، فیستحیل زوالها الی أضعافها» (همان، ص ۴۷).

سه. دیدگاه لطف‌انگاری ملکه

برخی متکلمان کوشیده‌اند تا با نزدیک کردن دو رویکرد یادشده، در پی بیان این مهم باشند که عصمت، هم لطف است و هم ملکه. در حقیقت، «عصمت» ملکه‌ای است که خداوند آن را به بندگانش عطا کرده است.

فاضل مقداد یکی از آن کسانی است که در این مسیر گام برداشته است. وی در موضعی این شبهه را مطرح می‌کند که چرا خداوند این لطف (عصمت) را تنها به برخی از بندگان خود داده است؟ وی در پاسخ به این شبهه، سبب اعطای این لطف الهی به معصوم - و نه دیگران - را وجود ملکه‌ای لطیف در نفس او می‌داند (فاضل مقداد، ۱۴۱۷ق، ص ۹۰ و ۹۱)؛ اما این موضوع را که این ملکه چیست و چگونه حاصل می‌شود تبیین نمی‌کند. لیکن هرچه هست، ناظر به این مطلب است که پیامبر یا امام قابلیت برخورداری از این لطف را دارند.

فاضل مقداد در دیگر آثار خود، به بسط این مدعا پرداخته است. وی دیدگاه خود را چنین بیان می‌کند که «عصمت» لطفی است از جانب خداوند که با وجود آن، انگیزه‌ای برای ترک طاعت و انجام معصیت باقی نمی‌ماند، هرچند قدرت بر ترک طاعت یا ارتکاب معصیت دارد. چنین لطفی نیز بدین صورت حاصل می‌شود که برای معصوم ملکه‌ای که مانع گناه است، به دست آمده. این ملکه همراه با علم به ثواب و عقاب برای طاعت و گناه، به همراه خوف از مواخذه برای ترک اولی و فعل فراموش‌شده است (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۳۰۱ و ۳۰۲).

ابن‌مخدوم حسینی از متکلمان پرآوازه قرن دهم هجری نیز در باب چیستی عصمت سخنانی دارد. او هرچند «عصمت» را به «لطف» معنا کرده، اما در عین حال، بر این باور است که «عصمت» ملکه‌ای است که خداوند آن را همراه با معصوم می‌آفریند که با وجود آن، انگیزه‌ای برای ترک طاعت و ارتکاب معصیت در او باقی نمی‌ماند، اگرچه قدرت بر آن را دارد. به باور *ابن‌مخدوم*، کسی که خداوند به او چنین ملکه‌ای داده است، دیگر نه طاعتی را ترک می‌کند و نه مرتکب گناهی می‌شود. *ابن‌مخدوم* در همین زمینه، این سخن را برنمی‌تابد که عصمت یک ویژگی خاص در نفس یا بدن معصوم باشد که بر اثر آن صدور گناه از او ممتنع باشد؛ زیرا اولاً، اگر صدور گناه از معصوم ممتنع بود تکلیف کردن او به ترک گناه صحیح نبود.

ثانیاً، او دیگر استحقاق ثواب را نداشت. / ابن‌مخدوم برای تأیید سخن خود، به آیاتی از قرآن کریم نیز استناد می‌کند (ابن‌مخدوم حسینی، ۱۳۶۸، ص ۱۷۵).

استرآبادی از دیگر متکلمان معروف شیعه است. به باور او، عصمت از جنس ملکه است؛ اما این ملکه نه اکتسابی است و نه ذاتی برای فرد معصوم، بلکه خدادادی و الهی - و به بیان دیگر، لطف الهی - است. این ملکه چنان است که مانع حصول گناه در دو حالت عمد و نسیان می‌شود و خداوند آن را به برخی افراد داده است (استرآبادی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۸).

وی سخن خود در باب معنای «عصمت» را با عبارتی دیگر چنین بیان می‌کند که عصمت یک حالت نفسانی - یا غریزه - است که با وجود آن، صدور انگیزه انجام گناه ممتنع است. البته این امتناع، امتناعی وقوعی و نه عقلی و ذاتی است. از این‌رو، معصوم بر ارتکاب گناهان قدرت دارد.

استرآبادی سخن خود را چنین توضیح می‌دهد: امتناع صدور گناه به علت نداشتن انگیزه یا وجود مانع، منافاتی با قدرت بر انجام گناه ندارد؛ چنان‌که وجوب صدور گناه به سبب وجود انگیزه بر گناه، منافاتی با قدرت گناهکار ندارد (همان، ص ۱۹ و ۱۸).

استرآبادی در ادامه، چنان‌که گویی از تعریف خود رضایت کافی نداشته، این‌گونه بیان می‌کند که مناسب‌تر آن است که بگوییم: «عصمت» یک حالت الهی است که مانع صدور گناه در دو حالت عمد و سهو از انسان می‌شود (همان، ص ۱۹).

جمع‌بندی دیدگاه متکلمان

متکلمان گاه «عصمت» را به لطف و موهبت الهی معنا کرده‌اند، گاه به ملکه‌ای نفسانی و گاه نیز ملکه‌ای که از جانب خداوند متعال به انسان‌های برگزیده داده می‌شود.

از تحلیل سخن ایشان چنین به‌دست می‌آید که خداوند متعال به بندگان برگزیده موهبتی می‌دهد که با داشتن این موهبت، دیگر انگیزه‌ای برای صدور گناه نخواهند داشت، هرچند قدرت بر انجام گناه دارند (فاضل مقداد، ۱۴۱۷ق، ص ۹؛ استرآبادی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۲۳۱). از این‌رو، لاهیجی می‌نویسد: عصمت «غریزه‌ای است که ممتنع باشد با آن صدور داعیه گناه، و به سبب امتناع داعیه گناه، ممتنع باشد صدور گناه با قدرت بر گناه» (لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۹۰).

اینک پرسش اصلی نوشتار این است که خداوند متعال آنچه را که «عصمت» نامیده می‌شود، چگونه به بنده‌اش هبه می‌کند؟ آیا یک‌بار چنین می‌کند یا آنکه دمامد به او موهبت می‌کند؟

به نظر می‌رسد در خوشبینانه‌ترین حالت باید گفت: تبیین این مسئله دغدغه خاطر متکلمان نبوده است. از این‌رو، این شبهه مطرح می‌شود که اگر امامان علیهم‌السلام به ادعای شیعه، معصوم هستند، چرا در دعا‌های خود از خداوند می‌خواهند که آنها را از دام شیطان و افتادن در گناهان نجات دهد؟

در این میان، می‌توان شیخ مفید را از معدود متکلمان متقدم امامیه به‌شمار آورد که اشاره‌ای کوتاه به این مسئله داشته است که در ادامه به آن اشاره می‌کنیم:

دیدگاه برگزیده

پیش از پاسخ به این پرسش، لازم است تحلیل عمیق‌تری از چیستی عصمت داشته باشیم. برای رسیدن به این تحلیل، مناسب است ابتدا از تحلیل «تقوا» شروع کنیم:

«تقوا» از ماده «وقایه» به معنای نگهداری کردن است. از این رو، می‌توان «تقوا» را «نگهدارنده» به‌شمار آورد. کسی که تقوا دارد - در حقیقت - برخوردار از نیرویی نگهدارنده در برابر گناهان است، و هنگامی که در معرض گناه قرار می‌گیرد با وجود آن، متذکر می‌شود و از گناه می‌رهد. قرآن کریم به زیبایی چنین حقیقتی را به تصویر می‌کشد: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (اعراف: ۲۰۱)؛ در حقیقت، کسانی که تقوا دارند چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند.

از مقایسه «تقوا» و «عصمت» می‌توان گفت: تقوا دارای مراتبی است و مرتبه بالاترین آن می‌تواند «عصمت» نامیده شود. به دیگر سخن، عصمت نیز یک نگهدارنده است؛ چنان‌که برخی اهل لغت «عصم» را به معنای حفظ کردن و نگهدارندگی می‌دانند. در قرآن کریم نیز به همین معنا به کار رفته است: «قَالَ سَأُو۟ىٓ إِلَىٰ جَبَلٍ يَّغْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ» (هود: ۴۳)؛ گفت: به زودی به کوهی پناه می‌برم تا مرا از آب حفظ کند! (نوح) گفت: امروز هیچ نگهداری در برابر فرمان خدا نیست، مگر آن کس را که او رحم کند!

به همین سان، «تقوا» نیز که از ریشه «وقی» و «وقایه» است، در لغت به معنای حفظ و نگهدارندگی آمده (راغب اصفهانی، ۱۳۳۲ق، ص ۸۸۸) و با چنین معنایی است که آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (تحریم: ۶) به‌خوبی معنا می‌شود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست، نگه دارید!

بنابراین می‌توان گفت: «تقوا» و «عصمت» هر دو نگهدارنده هستند، بلکه دقیق‌تر آن است که بگوییم: بالاترین مرتبه نگهدارندگی درونی «عصمت» است. همچنین می‌توان از عصمت به عنوان یک سلاح نگهدارنده تضمینی یاد کرد که صاحبش را از وقوع در هلاکات گناه نگه می‌دارد. این مدعا با توجه به ماهیت عصمت روشن می‌گردد که همان باور و علم قطعی و مغلوب‌نشدنی نسبت به حقیقت گناه و نتایج آن است، و با داشتن چنین علمی است که معصوم خود را از گناه نگه می‌دارد و صدور گناه از او ممتنع می‌شود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۳۸-۱۳۹؛ ج ۱۷، ص ۲۹۱؛ موسوی خمینی، بی‌تا، ص ۱۰۵-۱۰۶).

لازم به ذکر است اینکه ماهیت عصمت را علم حقیقی به گناه و نتایج آن دانستیم منافاتی با دیدگاه لطف یا ملکه‌انگارانه عصمت - که پیش‌تر از متکلمان نقل کردیم - ندارد. بدین‌بیان، آنچه به معصوم موهبت شده همان علمی است که از آن سخن به میان آوردیم. همچنین همین علم است که زمینه‌ساز ایجاد ملکه دوری از گناه در

نفس معصوم می‌شود، ولی متکلمان متقدم کمتر در مقام بیان تحلیل چستی آنچه به معصوم موهبت شده، یا چستی آن ملکه بوده‌اند. وقتی از موهبتی بودن عصمت سخن می‌گوییم بدین معناست که خداوند متعال این سلاح را به برخی افراد - که شایستگی برخوردار از این سلاح را داشته‌اند - بخشیده است.

با این مقدمه، سراغ آیات و روایات می‌رویم تا پاسخ به پرسش اصلی را بیابیم. به نظر می‌رسد نتوان از ادله عقلی برای تعیین دفعی یا تدریجی بودن موهبت عصمت بهره برد و عقل از داوری در این باره ساکت است.

چگونگی اعطای موهبت عصمت در پرتو آیات و روایات

در آیات نورانی قرآن کریم و سخنان پیشوایان راستین اسلام، حقیقتی فراتر از آنچه در سخنان متکلمان امامیه است، به چشم می‌آید.

البته به نظر می‌رسد در سخنان پیشوایان دین، حقیقت عصمت در دو سطح بیان شده است. به این بیان از امام صادق علیه السلام توجه کنید: «الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُتَمَتِّعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: " وَ مَنْ يُعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هَدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ "»؛ معصوم کسی است که به وسیله [با استعانت] خداوند، از تمام محارم الهی ممتنع می‌شود و خداوند فرمود: «هر کس به [ریسمان] خدا چنگ زده، به راه راست هدایت شده است» (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۱۳۲).

براساس این سخن، «معصوم» کسی است که به وسیله خداوند متعال از محارم الهی بازداشته می‌شود. بنابراین، موهبتی بودن عصمت امری مسلم و قطعی است. همچنین در ادامه، استناد به آیه کریمه قرآن مجید - «من يعتصم» - نشان از اختیار داشتن شخص معصوم دارد، هر چند دقیقاً نقش خدا و معصوم را در بازداشتن از گناه و در نهایت تبیین کامل حقیقت عصمت بیان نمی‌کند.

ولی با جست‌وجو در قرآن مجید و دیگر روایات، به آیات و روایاتی برمی‌خوریم که افزون بر آموزه موهبتی بودن عصمت، چگونگی آن را نیز روشن می‌سازد. در سوره «اسراء» چنین آمده است: «وَ اِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوْكَ عَنِ الَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهٗ وَ اِذَا لَاتَخْذُوْكَ حَٰلِيْلًا» (اسراء: ۷۳)؛ نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه‌های خود) از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در آن صورت، تو را به دوستی خود برگزینند.

این آیه به صراحت پرده از این واقعیت برمی‌دارد که مشرکان تصمیم بر فریب‌دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشتند و چیزی نمانده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فریب آنها را بخورد. اینجاست که آن شبهه مطرح می‌شود که اگر پیامبر معصوم است، فریب‌خوردن او بی‌معنا می‌شود. پس اگر او هم می‌تواند در معرض فریب قرار گیرد، نشان می‌دهد که باید از ادعای عصمت او هم دست برداشت.

آیه بعدی به خوبی، هم چگونگی موهبتی بودن عصمت را روشن می‌سازد و هم پاسخ این شبهه را می‌دهد. در آیه ۷۴ سوره «اسراء» چنین می‌خوانیم: «وَ لَوْ لَا اَنْ تُبْتَلَا لَقَدْ كُنْتَ تَرْكُنُ اِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيْلًا» (اسراء: ۷۴)؛ و اگر ما تو را ثابت‌قدم نمی‌ساختیم، نزدیک بود به آنان تمایل پیدا کنی.

براساس صریح این آیه، تثبیت الهی موجب عدم تمایل پیامبر به پیشنهاد مشرکان شده و در نتیجه از این مهلکه مصون و محفوظ مانده است.

در حقیقت، خداوند متعال در این لحظه خاص، عطیه‌اش را به رسولش ارزانی می‌دارد و این معنایش جز این نیست که موهبت عصمت که در این آیه با واژه «تثبیت» از آن تعبیر شده است، دمام و در لحظه به نبی داده می‌شود. به دیگر سخن، خداوند متعال مراقبتی دائمی از نبی خود دارد. چنین نیست که او از ابتدا عطیه‌ای به نبی خود داده باشد و این‌گونه کار را تمام کرده باشد.

بنابراین اگر چنین نیست که خداوند عصمت را از ابتدا به پیامبر داده باشد، پیامبر نیز می‌تواند در معرض فریب قرار گیرد. پس معصوم بودن او بدین معناست که او تحت مراقبت دائمی است و خداوند در لحظات خاص، عطیه خود را به وی ارزانی می‌دارد. این نکته از چشمان تیزبین علامه طباطبائی نیز دور نمانده و به این حقیقت تصریح کرده است:

فإن من العصمة و التسديد أن يراقبهم الله سبحانه في أعمالهم و كلما اقتربوا مما من شأنه أن يزل فيه الإنسان نهبهم على وجه الصواب و يدعوهم الى السداد و التزام طريق العبودية (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۲۳۷؛ نیز، ر.ک: گروهی از نویسندگان، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴۶).

این حقیقت در داستان حضرت یوسف علیه السلام روشن‌تر بیان شده است: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف: ۲۴).

این آیه به‌روشنی در پی انتقال این مفهوم است که وقتی حضرت یوسف علیه السلام در معرض گناه قرار گرفت، برهان الهی - با هر تفسیری که در نظر گرفته شود - برای او نمایانده شد و اینچنین بود که او از آن مهلکه نجات یافت.

نکته مهم آنکه خداوند متعال در ادامه، تصریح می‌فرماید که یوسف علیه السلام از مخلصان است و مخلصان را این‌گونه از مهلکه می‌رهانیم. به دیگر سخن، چنین نیست که خداوند متعال یک‌بار عطیه‌اش را به نبی یا امام بدهد و او خود از آن بهره‌بردار و خود را از گناه برهاند؛ خیر، بلکه واقعیت آن است که خداوند باری تعالی دمام و نیز به گاه بروز جولانگاه شیطان، در حال تثبیت بندگان مخلص خود است. سخنی که قرآن کریم از زبان حضرت یوسف علیه السلام نقل می‌کند دقیقاً منطبق بر انگاره‌ای است که از آن سخن به میان آمد. ایشان در گفت‌وگوی خود با عزیز مصر پس از حضور وی در صحنه برخورد حضرت یوسف علیه السلام با زلیخا می‌فرماید: «وَمَا أُبْرئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (یوسف: ۵۳)؛ من هرگز خودم را تبرئه نمی‌کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی‌ها امر می‌کند، مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده و مهربان است.

این پیامبر الهی به‌روشنی اعلام می‌کند که آنچه موجب نجاتش از نفس اماره شده عنایت الهی است که در آنجا برای او چاره‌ساز گردید، و اگر خداوند متعال از مراقبت خود نسبت به مخلصان دست بردارد آنها نیز در دامان شیطان خواهند افتاد.

علامه طباطبائی به زیبایی در ذیل این آیه می‌فرماید:

این آیه تتمه گفتار یوسف علیه السلام است، و آن را بدین جهت اضافه کرد که در کلام قبلی اش که گفت: «اِنِّی لَم اَخْذُه بِالْغِیْبِ» بویی از استقلال و ادعای حول و قوت می‌آمد (یعنی: این من بودم که دامن به چنین خیانتی نیالودم) و چون آن جناب از انبیاى مخلص و فرورفته در توحید و از کسانی بوده که برای احدی جز خدا حول و قوتی قائل نبوده‌اند، لذا فوری و تا فوت نشده، اضافه کرد که آنچه من کردم و آن قدرتی که از خود نشان دادم به حول و قوه خودم نبود، بلکه هر عمل صالح و هر صفت پسندیده که دارم رحمتی است از ناحیه پروردگارم. و هیچ فرقی میان نفس خود با سایر نفوس که به حسب طبع «امارة بسوء» و مایل به شهوات است نگذاشت، بلکه گفت: من خود را تبرئه نمی‌کنم؛ زیرا نفس به طور کلی آدمی را به سوی بدی‌ها و زشتی‌ها وامی‌دارد، مگر آنچه که پروردگارم ترحم کند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۲۶۹).

این حقیقت همان چیزی است که امیرمؤمنان علیه السلام به هنگام بیان حقوق امام بر امت آن را تأکید فرموده است. ایشان می‌فرمایند: «فَإِنِّی لَسْتُ فِی نَفْسِی بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِیَ وَ لَأَمَّنُ ذَلِکَ مِنْ فَعْلِیْ إِلَّا أَنْ یُکْفِیَ اللّهُ مِنْ نَفْسِیْ مَا هُوَ أَمْلَکُ بِهٖ مِئِّی» (نهج‌البلاغه، ۱۴۱۴، ص ۳۳۵)؛ من خود را برتر از آنکه اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آنکه خداوند مرا حفظ فرماید. پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست.

در این بیان روشن، ایشان به این نکته اشاره می‌فرمایند که ایمن از خطا و گناه نیستند، مگر آنکه خدای سبحان ایشان را یاری دهد. مفهوم این سخن جز این نیست که امیرمؤمنان علیه السلام نیز بدون یاری خداوند متعال از خطا و گناه ایمن نیستند و این یاری دمامد خداوند است که موجب ایمن ماندن از گناه می‌شود.

در پرتو چنین حقیقتی، می‌توان به فهم بالاتری از سخنان امامان علیهم السلام رسید که از خداوند سبحان برای ایمن ماندن از گناه طلب یاری می‌کنند. امام سجاده علیه السلام در دعای هفدهم از صحیفه سجادیه می‌فرماید:

«اللّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ كَيْدِهِ وَ مَكَائِدِهِ، وَ مِنْ الثَّقَةِ بِأَمَانِيهِ وَ مَوَاعِيدِهِ وَ غُرُورِهِ وَ مَصَائِدِهِ وَ أَنْ يُطْمِعَ نَفْسَهُ فِی إِضْلَالِنَا عَنْ طَاعَتِكَ، وَ امْتِهَانِنَا بِمَعْصِيَتِكَ، أَوْ أَنْ يَحْسُنَ عِنْدَنَا مَا حَسَنَ لَنَا، أَوْ أَنْ يَثْقَلَ عَلَيْنَا مَا كَرِهَ إِلَيْنَا» (صحیفه سجادیه، ۱۳۷۶، دعای هفدهم)؛ بار خدایا! به تو پناه می‌بریم از وسوسه‌های شیطان رجیم و کیدها و فریب‌های او، و به تو پناه می‌بریم از دل بستن به تمناهای او و وعده‌های او و فریب‌ها و دام‌های او، بار خدایا! به تو پناه می‌بریم هرگاه شیطان طمع در آن ورزد که ما را از طاعت تو منحرف کند و از برای خواری‌مان به راه معصیت تو کشاند و گناهایی که در دیده ما بیاراسته است ما را خوشایند بود و طاعتی که در دل ما ناخوش فرانموده است بر ما گران آید.

همواره این پرسش مطرح بوده که اگر امامان علیهم السلام معصوم هستند، سخنانی از قبیل آنچه در دعای هفدهم از صحیفه سجادیه مبنی بر پناه بردن به خدا از مکر شیطان آمده است چه معنایی دارد؟

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان چنین پاسخ داد که عصمت داشتن امامان علیهم السلام چیزی جز این نیست که آنها همواره برای مصونیت از مکر شیطان رجیم، باید به خداوند متعال پناه ببرند و همیشه به امداد الهی نیازمندند.

ایشان در دعای هشتم از صحیفه سجادیه نیز می‌فرمایند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْحَرِصِ، وَ سَوْرَةِ الْغَضَبِ، وَ غَلْبَةِ الْحَسَدِ، وَ ضَعْفِ الصَّبْرِ، وَ قَلَّةِ الْقَنَاعَةِ، وَ شَكَاةِ الْخَلْقِ، وَ إِخْلَاحِ الشَّهْوَةِ، وَ مَلَكَةِ الْحَمِيَةِ وَ مَتَابَعَةِ الْهَوَى، وَ مُخَالَفَةِ الْهَدَى، وَ سِنَّةِ الْغَفْلَةِ، وَ تَعَاطَى الْكُلْفَةِ، وَ إِتْيَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ، وَ الْإِصْرَارِ عَلَى الْمَأْثِمِ، وَ اسْتِصْغَارِ الْمُعْصِيَةِ، وَ اسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ... وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ، وَ احْتِقَارِ الصَّغِيرَةِ، وَ أَنْ يَسْتَحُوذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ، أَوْ يَنْكَبِنَا الزَّمَانُ، أَوْ يَتَهَضَّنَا السُّلْطَانُ وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ، وَ مِنْ فِقْدَانِ الْكَفَافِ وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، وَ مِنْ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ، وَ مِنْ مَعْيشَةٍ فِي شِدَّةٍ، وَ مَيْمَةٍ عَلَى غَيْرِ عَدَّةٍ» (همان، دعای هشتم).

امام علیه السلام در اینجا از ردایی مانند حرص، خشم، حسد، کمبود صبر، شهوت، غیرت نابجا، پیروی از هوای نفس و مخالفت از هدایت الهی، ترجیح باطل بر حق، اصرار بر گناهان، کوچک شمردن گناه، و غلبه شیطان به خدا پناه می‌برد. اما به راستی اگر امام معصوم بوده و خداوند سبحان این ملکه را به امام ارزانی داشته باشد، آیا این سخنان حقیقی و معنادار خواهند بود؟ به نظر می‌رسد پاسخ منفی باشد؛ اما با تطبیق انگاره ادعایی بر این عبارات، معنای دیگری از آن دریافت می‌شود؛ اینکه عصمت موهبتی نیست که یک‌بار به نبی یا امام داده شود و آنگاه او خود از آن استفاده کند و گناه کند. خیر، «عصمت» به معنای نگهداری دمام و پیوسته خداوند از نبی یا امامی است که شایستگی این نگهداری را پیدا کرده است. از این رو، امام هرگز از گناه ایمن نیست، مگر آنکه خداوند سبحان او را در هر لحظه حفظ نماید.

امام سجادی علیه السلام در فراز دیگر دعای هشتم از صحیفه سجادیه سخنی دیگر دارد که مؤید انگاره یادشده است. ایشان می‌فرماید: «وَ نَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرَةِ الْعُظْمَى، وَ الْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى، وَ أَشَقَى الشَّقَاءِ، وَ سُوءِ الْمَأْبِ، وَ حِرْمَانِ الثَّوَابِ، وَ خُلُولِ الْعِقَابِ»؛ بار خدایا، به تو پناه می‌بریم از بزرگ‌ترین حسرت و گران‌ترین مصیبت و بدترین شوربختی‌ها و بدسرانجامی و محروم شدن از ثواب آخرت و گرفتار شدن به عقاب روز رستاخیز.

ممکن است این پرسش مطرح شود که وقتی کسی از گناهان معصوم است، چه دلیلی دارد که نگران حسرت روز قیامت، سوء عاقبت، محرومیت از ثواب الهی و یا افتادن در جهنم باشد؟ امام علیه السلام در تمام این امور خود را به خداوند متعال واگذار می‌کند و به او پناه می‌برد و این معنایش جز این نیست که امام آنگاه از گناهان معصوم است که دمام و همواره تحت حمایت و عنایت خداوند سبحان باشد.

ایشان در دعای چهل و هشتم عبارت صریح‌تری را بیان می‌فرماید: «وَ أَسْتَعِصِمُكَ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اغْصِمْنِي، فَإِنِّي لَنْ أَعُوذَ لِشَيْءٍ كَرِهْتَهُ مِنِّي إِنْ شِئْتَ ذَلِكَ»؛ از تو خواهم که مرا از گناه مصون داری، پس بر محمد و خاندانش درود بفرست و مرا از گناه مصون دار، که اگر مشیت تو باشد هرگز به کاری که تو آن را نپسندی بازنگردم (همان، ص ۲۴۰).

در این عبارت، امام علیه السلام از خداوند متعال می‌خواهند که او را حفظ فرماید و آنگاه تصریح می‌فرمایند که اگر خدا ایشان را حفظ کند، هرگز کاری که خدا دوست ندارد، از امام صادر نمی‌شود. این بدان معناست که امام علیه السلام همواره

نیازمند حفظ الهی است. این همان باوری است که شیخ مفید به اختصار از آن یاد کرده است. وی می‌نویسد: «و لم یزل موقفاً مثبتاً محروساً بالعصمة و التأيید»؛ پیامبر ﷺ به سبب عصمت و تأیید الهی همواره از جانب خداوند مورد توفیق و تثبیت و نگهداری بود (مفید، ۱۴۱۳ق - ج، ص ۱۰۸).

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد، نتایج ذیل به دست می‌آید:

یک. متکلمان در تبیین حقیقت عصمت از گناه رویکردهای متفاوتی دارند.

دو. عمده متکلمان عصمت را لطف و موهبتی الهی دانسته‌اند که خداوند متعال آن را به بندگان برگزیده‌اش ارزانی داشته است.

سه. برخی از متکلمان با رویکردی فیلسوفانه، «عصمت» را ملکه‌ای نفسانی می‌دانند که با وجود آن، معصوم از گناه بازداشته می‌شود.

چهار. برخی از متکلمان به جمع میان دو رویکرد گذشته پرداخته و عصمت را ملکه‌ای دانسته‌اند که از جانب خداوند متعال به انسان‌های خاص داده شده است.

پنج. پرسش بنیادین در این میان آن است که آیا عصمت^۱ امری است که خداوند متعال یک‌بار آن را به بنده خاصش داده و او خودمختارانه از آن بهره می‌برد و از گناه پرهیز می‌کند؟ یا آنکه عصمت^۲ امری است که دمامد به بنده خاصش داده می‌شود؟ به نظر می‌رسد عبارات متکلمان در مقام پاسخ به این پرسش نیست.

شش. با تأمل در آیات و روایات می‌توان به این نتیجه رسید که عصمت امری است که دمامد از سوی خداوند متعال به بندگان خاصش عطا می‌شود.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، قم، هجرت.
- صحیفه سجادیه، ۱۳۷۶، قم، الهادی.
- ابن فارس، احمد بن زکریا، ۱۹۹۱م، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دارالحیل.
- ابن مخلوم حسینی، ابوالفتح، ۱۳۶۸، مفتاح الباب در الباب الحادی عشر مع شرحیه، تحقیق مهدی محقق، مشهد، آستان قدس رضوی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۹۹۵م، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن نوبخت، ابراهیم، ۱۴۱۳ق، الباقوت فی علم الکلام، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- استرآبادی، محمدجعفر، ۱۳۸۲، البراهین القاطعة فی شرح تجرید العقاید، تحقیق مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- بحرانی، میثم بن علی، ۱۴۰۶ق، قواعد المرام فی علم الکلام، تحقیق سیداحمد حسینی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ، ۱۴۱۷ق، النجاة فی القيامة، قم، مجمع الفكر الاسلامی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۹۹۰م، الصحاح، تاج العلة و صحاح العربیة، بیروت، دارالمالین.
- حلی، حسن بن یوسف مطهر، ۱۳۶۵، باب حادی عشر، تهران، موسسه مطالعات اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۳۲، المفردات فی غریب القرآن، تهران، المکتبه المرتضویه.
- زبیدی، محمدمرتضی، بی تا، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار المکتبه الحیة.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۴۰۳ق، معانی الاخبار، قم، جامعه مدرسین.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طوسی، نصیرالدین، ۱۳۳۵، فصول، ترجمه محمد بن علی گرگانی استرآبادی، تهران، دانشگاه تهران.
- ، ۱۴۰۵ق، تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، بیروت، دار الاضواء.
- علم الهدی، علی بن حسین، ۱۴۰۳ق، الامالی، تحقیق سیدمحمد بدرالدین النعسانی الحلّی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ، ۱۴۰۵ق، الرسائل، قم، دارالقرآن الکریم.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، ۱۴۰۵ق، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، تحقیق سیدمهدی رجائی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ، ۱۴۱۷ق، النافع یوم الحشر فی شرح باب حادی عشر، بیروت، دار الاضواء.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۵ق، العین، قم، هجرت.
- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۰۵ق، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، هجرت.
- گروهی از نویسندگان، ۱۴۱۲ق، الامامة والولاية فی القرآن الکریم، قم، دار القرآن الکریم.
- لایجی، عبدالرزاق، ۱۳۷۲، سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، تصحیح صادق لاریجانی، تهران، الزهراء ☞.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق - الف، اوانل المقالات، قم، کنگره شیخ مفید.
- ، ۱۴۱۳ق - ب، تصحیح الاعتقاد، قم، کنگره شیخ مفید.
- ، ۱۴۱۳ق - ج، المسائل العکبریة، قم، کنگره شیخ مفید.
- موسوی خمینی، سیدروح الله، بی تا، تفسیر سوره حمد، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ☞.